

شهید ابراهیم اشکیان منفرد



نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۳۸/۰۱/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۲
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباززمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	روستای کاردانه

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید ابراهیم امتیاز در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای فقیر و تنگدست لیکن باایمان و مسلمان و پیرو مکتب سرخ شیعه چشم به جهان گشود. تولد این فرزند، که اولین فرزند این خانواده بود در سالیانی رخ داد که اختناق سراسری بر کل کشور از طرف رژیم منفور و خانها و دست‌نشانندگان و کدخدایان قلدر، زندگی را بر تهیدستان سخت کرده بود. رشد و پرورش این شهید همراه با رنجها و مرارتها بود لیکن ایمان استوار و محکم خانواده، نوزاد را به نحو احسن پرورش و مکتبی بار آورد.

شهید از زمانی که توانست اطراف خود را ببیند و بشناسد با رنج و زحمتهای خانواده‌اش آشنا شد.

پدرش علاوه بر کشاورزی، برای امرار معاش خانواده‌اش، بقالی و دوره‌گردی نیز می‌کرد.

از آنجا که دهکده آنها در فقر و تنگدستی فرو رفته بود، تلاش برای کسب علم و دانش سخت بود. در سن ۸ سالگی شهید بزرگوار به خورموج فرستاده شد تا در منزل یکی از سادات و به همت ایشان به مدرسه فرستاده شود. تا کلاس چهارم دبستان در کمال فقر و تهیدستی بیشتر تحصیل را ادامه نداد پس از آن به روستای شنبه فرستاده شد تا قرآن را فراگیرد و کسب علم نماید.

در سالیانی متمادی در کارها به پدرش کمک می‌کرد و به همراه پدرش در این روستا آن روستا، در این شهر و آن شهر بقالی می‌نمود، تا اینکه از نظر سنی و جسمانی رشد نمود.

در سن ۱۶ سالگی برای امرار معاش خانواده‌اش مجبور شد برای کار کردن به بندر برود. در مواقع لزوم و فصل زراعت به ده برمی‌گشت و در کار کشاورزی به پدرش کمک می‌کرد.

در سال ۵۷ به سربازی فراخوانده شد. چند ماه از خدمت مقدس سربازی‌اش در تهران نگذشته بود که تظاهرات مردم برای پیروزی انقلاب اوج گرفته بود. شهید به همراه دیگر سربازان، پادگان را رها نمودند و فرار کردند و به ده برگشتند. و تا پیروزی انقلاب در ده زندگی کردند. در سال ۵۸ بعد از پیروزی انقلاب به خدمت سربازی رفتند، تا اینکه تجاوز صدام کافر علیه اسلام و انقلاب و کشور ایران آغاز شد. در حالی که خدمت ایشان به پایان رسیده بود و دوره شش ماه احتیاط نیز داشت سپری میشد ایشان در جبهه‌های جنگ دلاوری می‌نمودند، تا اینکه در تاریخ ۲۷/۲/۵۸ در شوش بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسیدند.

شهید امتیاز دارای اخلاق و رفتار اسلامی بود. همیشه بزرگتران را احترام می‌گذاشت و با کوچکتران مهربان بودند. در خانواده دارای اخلاقی نکیویی بودند و هیچگاه باعث رنجش و ناراحتی کسی نمی‌شد و با همه مردم رفتاری صحیح و مؤدبانه داشتند.

مصاحبه

در محضر برادر شهید امتیاز «حسین امتیاز»

همکاری و برخورد با اعضای خانواده

برخورد شهید با اعضا خانواده خیلی خوب بود، به گونه‌ای که در انجام کارهای گروهی که می‌بایست در خانه انجام شود پیشقدم بود. با اخلاق شوخی که داشت، هرکاری را شروع میکرد تا دیگر برادران به بواسطه این گونه رفتار ناخودآگاه با او جذب کار می‌شدند و کار را به اتمام می‌رساندند. با پدر و مادر همیشه شوخی می‌کرد. پدر و مادر نیز او را خیلی دوست داشتند.

کارهای شخصی خودش انجام میداد. خیلی کم پیش می‌آمد که از پدر یا مادر یا دیگر اعضای خانواده بخواهد تا کارهای او را انجام دهند.

احساس خانواده شهید

افتخارم اینست که حقیر عضوی از خانواده شهدا هستم.

پیام برادر شهید

«نگذارید لاله‌های سرخ شقایق، رنگ نیلی به خود گیرند»

خواهش دارم که نگذارید لاله‌های سرخ شقایق رنگ نیلی به خود گیرند و دستاوردهای آنان به فراموشی سپرده شود و دشمنان کور دل دین و مملکت و آب و خاک ما را زیر چکمه‌های خود لگدمال کنند.

و کلام آخر از شهید

باوجودیکه چند سال از بنده بزرگتر بود، ولی احترام خاصی به من داشت. همیشه در اوایل سال جدید کارت پستال برایم می‌داد، چه در منزل بود یا در جبهه یا محل کار فرقی نمی‌کرد.

آخرین لحظات با شهید

برای بار آخری که از یگان خدمتی به مرخصی آمده بود یک روز نزدیک غروب که همگی در حیاط نشسته بودیم پس از اندکی استراحت و صرف چای، شهید بلند شد و ملاقه‌ای سفید آورد و در گوشه‌ای از فرش که در حیاط پهن کرده بودیم خوابید و ملاقه را روی خود انداخت و به مادرم گفت: اگر به جبهه برگشتم و شهادت نصیبم شد اینچنین پارچه سفیدی دورم می‌پیچند. شما نترسید. تا سخن به اینجا رسید مادرم حرفش را قطع کرد و گفت: وقت اذان مغرب است خوب نیست که این حرفها را می‌زنی. بلافاصله شهید از جا بلند شد و جهت انجام نماز به مسجد رفت.

خاطرات

خاطره از زبان برادر شهید،
«حسین امتیاز»

روزی از خدمت مقدس سربازی برگشته بود. در حالی که در جمع خانواده نشسته بود و شوخی میکردیم یکباره از جایش بلند شد و رفت و ملافه‌ای سفید آورد و دراز کش خوابید. همه ما تعجب کردیم. یکباره به مادر م گفت: مادر جان! چه خوب است که انسان شهید شود و سالم هم به خانواده‌اش برگردد. همگی ما زدیم زیر خنده و گفتیم: که چطور ممکن است کسی شهید شود و سالم به خانه برگردد. ولی بعدها فهمیدیم که چنین که گفته بود شهید شد و با کوچکترین ترکشی که به ناحیه گردنش اصابت کرده بود به دیدار دوست شتافته بود.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر